

نظام جهانی بر مبنای سرمایه‌داری لیبرالی و فن‌سالارانه و در چارچوب سیاسی «دموکراسی» به مثابه یک «فن» و یک «روش» به قطعیتی بازگشت‌ناپذیر رسیده است. از این رو انتشار کتاب *پایان دموکراسی* در چنین شرایطی به نوعی کج سلیقه‌گی و به گفته خود گنو در کتاب دیگرش *آینده آزادی* که شش سال پس از کتاب نخست منتشر شد، به حساب ضعف روحی و «شکست شرم‌آور و حتی حسرت برای بازگشت به استبدادی صالح» گذاشته شد.

در واقع پنداره گنو، کمابیش ساده بود: جهانی شدن به چنان یکپارچگی<sup>۲</sup> و وابستگی متقابل<sup>۳</sup> به‌ویژه در حوزه اقتصادی میان دولت‌ها منجر می‌شود که مارژ عمل دولت‌های ملی را به حداقل ممکن رسانده و در نتیجه این دولت‌ها ناچار به واگذاشتن هرچه بیش از پیش حقوق خود به گروه بزرگی از نهادها و از-روابط بین‌المللی به خصوص در حوزه اقتصاد و فن‌آوری (به ویژه فن‌آوری اطلاعاتی و رسانه‌ای) خواهند بود و به همین دلیل نیز «دموکراسی» به مثابه واگذاری قدرت از پایه به رأس هرم و مسئولیت داشتن و پاسخگو بودن این رأس در برابر پایه بی‌معنی خواهد شد. آینا جوامع پیشرفته غربی در حال بازگشت به آنچه به تعبیر خودشان در جوامع «بدوی» یافته بودند و آن‌ها را به وحشت انداخته بود یعنی نوعی «بی‌راسی» (یا بی‌مغزی)<sup>۴</sup> نیستند؟ درحقیقت چگونه می‌توان روش حکومتی را از محتوای حکومت جدا کرد و چگونه می‌توان دولتی را که خود را با دموکراسی تعریف کرده است بدون دموکراسی معنی‌دار دانست؟ به همین دلیل نیز دو مفهوم «دموکراسی» و «دولت‌مسی» کاملاً در اثر گنو به یکدیگر پیوند خورده‌اند به صورتی

*پایان دموکراسی*، ژان - ماری گنو، ۱۳۸۱ (۱۹۹۳)، ترجمه عبدالحسین نیبک گهر، تهران، آگاه، ۱۵۰ص.

ناصر فکوهی \*

ژان - ماری گنو<sup>۱</sup> که سال‌ها در مقام نماینده دائم فرانسه در اتحادیه اروپا خدمت می‌کرد و از نزدیک با محیط دیپلماتیک و پی‌آمدهای جهانی شدن در این حوزه یعنی در دگرگون شدن روابط میان دولت‌های ملی و حدود اختیارات آن‌ها آشنا بود، در سال ۱۹۹۳ کتاب *پایان دموکراسی* را به انتشار رساند. این کتاب در شور و هیجان پیرومندان‌ای که ناشی از سقوط کمونیسم، فروپاشی شوروی و بلوک شرق و فروریختن دیوار برلین بود، و در هیجان و افسونی که کتاب فوکویاما و طرح موضوع «پایان ایدئولوژی‌ها» و «پایان تاریخ» برانگیخته بود، نوعی حرکت خلاف جریان به‌شمار می‌آمد. البته نظریاتی که فوکویاما در ابتدای دهه ۱۹۸۰ شروع به مطرح کردن آن‌ها نموده بود، تا اندازه زیادی تکراری بودند و از مباحث جامعه‌شناسانی چون ریمون آرون، دانیل بل و مارتین لپیست که از دهه ۱۹۶۰ پنداره «جامعه‌پسا صنعتی» و «پایان دولت» را به سود «جامعه دانش» مطرح کرده بودند الهام گرفته بودند. این باورها با پشتیبانی نظری جدیدی که از دهه ۱۹۷۰ با گفتمان فن‌سالارانه آلون تافلر در دو کتاب *موج سوم* و *ضرریه آینده* زمینه را برای طرح شدن و بالاگرفتن ایدئولوژی جدید نولیبرالی فراهم کرده بود، همراه با فروپاشی یکی از دو قطب بزرگ در هژمونی قدرت جهانی، این تصور را به وجود آورده بود که

\* استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

<sup>۱</sup> Jean - Marie Guéhenno

<sup>۲</sup> integration

<sup>۳</sup> interdependence

<sup>۴</sup> acéphalie

که حتی ترجمهٔ انگلیسی کتاب با عنوان «پایان دولت ملی» (۱۹۹۳) به انتشار رسید.

پرسش اساسی‌ای که می‌توان در این رابطه مطرح کرد آن است که اگر مفهوم «سرزمین»<sup>۸</sup> از دولت گرفته شود، چه چیز از چنین دولتی باقی خواهد ماند و آیا ما به قول گنو در یکی از فصول کتابش با یک «امپراتور بدون امپراتوری» روبرو نخواهیم بود؟ اگر فضا برخلاف آنچه تاکنون تعریف شده است و در تعبیری وبنری، پایه و اساس نظریهٔ دولت به شمار می‌رود، تغییر کند و فضای جدیدی به جای آن مطرح شود. اگر فضای جدید به جای آن که در چارچوبی واقعی یعنی در یک «سرزمین» دارای محدودیت (مرزها)های محافظت شده به وسیلهٔ سیاست (در معنی زور یا همان خشونت مشروع وبری)، در چارچوبی مجازی، یعنی در نوعی درهم‌ریختگی دو محور زمان و مکان و پراکنش غام آن‌ها در شبکه‌های متفاوت، بی‌پایان و تودرتوی نظام جهانی تعریف شود، در چنین شرایطی چه چیزی از دولت (و دموکراسی پایه‌ای آن) به گونه‌ای که تاکنون شناخته‌ایم باقی خواهد ماند.

گنو از زوال دولت در چنین حالتی نام می‌برد. اما دیدگاهی متفاوت را به این موضوع می‌توان در نزد امانوئل کاستلز متفکر برجستهٔ معاصر یافت که ترجیح می‌دهد از ظهور یک دولت جدید یعنی «دولت شبکه‌ای»<sup>۹</sup> سخن بگوید که حاصل بحران دولت ملی پیشین و بازسازی آن است. در واقع کاستلز بر آن است که ما نه با پایان دولت ملی بلکه با پایان «دولت رفاه»<sup>۱۰</sup> روبرو هستیم، پایانی که با «فردیت» بخشیدن به رابطهٔ دولت با شهروندان (به دلیل زیرورو شدن کامل روابط کاری و اقتصادی و نقش بازیگران

اجتماعی در آن‌ها و در رابطهٔ با یکدیگر) به زایش شکل جدیدی از دولت، مبتنی بر مشروعیتی متفاوت و ریشه گرفته از سطوح فراملی<sup>۱۱</sup> می‌انجامد. کاستلز در سه اثر کلیدی خود: *ظهور جامعهٔ شبکه‌ای* (۱۹۹۶-۲۰۰۰)، *قدرت هویت* (۱۹۹۷-۲۰۰۰) و *پایان هزاره* (۱۹۹۸-۲۰۰۰) و گنو در دو اثر مهم و تأثیرگذار خود: *پایان دموکراسی و آیندهٔ آزادی* در کنار بسیاری دیگر از اندیشمندان علوم اجتماعی (که شاید در آن میان تأکید بر آثار گیدنز و به ویژه بر کتاب *تشخص و جامعه* او ضروری باشد) دو محور اساسی را در آیندهٔ دولت پیش می‌نهند: نخست مفهوم «مشروعیت» و سپس مفهوم «هویت». پرسش نخست آن است که چرا قدرت‌ها حق حکومت کردن در چارچوب‌های سرزمینی را دارند، در حالی که جهانی شدن دائماً در حال نفی چنین چارچوب‌هایی است؟ و سؤال دوم آن است که در جهان کنونی چگونه می‌توان «ما»ها و «آن‌ها» را تعریف کرد و این هویت‌ها را در ابعادی نه فقط متفاوت بلکه اغلب متضاد با یکدیگر سازش داد؟ انسان‌شناسی سیاسی پاسخ این امر را با طرح پرسشمان (پروبلماتیک) «جهان محلست»<sup>۱۱</sup> که مفهومی کاملاً جدید است، ارائه داده است: این مفهوم را باید در همسازی<sup>۱۲</sup> هر چه بیشتر هویت‌های محلی و جهانی در عرصه‌های کوچک حیات فرهنگی تعریف کرد که اثر خود را به شکل تألیف‌های پیوندی،<sup>۱۳</sup> درون شبکه‌های زندگی متبلور می‌کنند.

گنو در کتاب *موجز خود*، با نثری زیبا و متراکم، تا اندازه‌ای وارد هزیک از این مباحث می‌شود اما گشایش و مسیر بحث‌ها عموماً فاقد تشریح

<sup>۸</sup> supranational<sup>۹</sup> globalocalization<sup>۱۰</sup> articulation<sup>۱۱</sup> hybrid synthesis<sup>۵</sup> territory<sup>۶</sup> Network State<sup>۷</sup> Welfare State

بسیار بیشتر از ابتدای سال‌های دهه ۱۹۹۰ که گنو کتاب خود را منتشر کرد، روشن شده باشد که دولت‌های ملی به ویژه در کشورهای در حال توسعه، بیش از هر زمان دیگری با بحران‌های هویتی روبرو هستند. ارایه تعریفی از «هویت شهروندی»، هویت‌های ملی، قومی و انواع هویت‌های محلی از بنیادین‌ترین سطوح آن‌ها یعنی سطح هویت‌های خویشاوندی و طایفه‌ای گرفته تا بالاترین آن‌ها که می‌تواند هویت‌های شهری یا منطقه ملی باشد، کاری بس دشوار است. اغلب این هویت‌ها حالتی سست و یا دقیق‌تر گفته باشیم حالتی مه‌آلود و مبهم<sup>۱۲</sup> دارند. این ابهام کار انسان‌شناسان را در ارایه شاخص‌های قابل سنجش و تحلیل برای چنین هویت‌هایی و به‌ویژه برای بررسی و تحلیل کنش‌های متقابل آن‌ها و همسازی‌هایشان بسیار مشکل می‌کند. به هر رو جای شک نیست که دو کتاب گنو و به خصوص کتاب *پایان دموکراسی* از مهم‌ترین منابعی هستند که می‌توان در بحث دولت ملی و در حوزه انسان‌شناسی سیاسی به دانشجویان و پژوهش‌گران توصیه کرد.

#### منابع

- کاستلز، مانوئل، ۱۳۸۰، *عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران، طرح نو.
- گنو، ژان ماری، ۱۳۸۰، *آینده آزادی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

آکادمیکی است که از مختصات آثار کاستلز، گیدنز و اسمیت در همین زمینه به‌شمار می‌آید. برخی از موضوع‌هایی که گنو مطرح می‌کند برای مثال در فصل سوم (لبنانی شدن دنیا؟) فصل هفتم (ادیان بدون خدا) و فصل نهم (خشونت امپریال) از ارزش انتقادی بالایی برخوردارند که گویای تیزبینی نویسنده و توجه‌کننده موفقیتی است که کتاب در میان روشنفکران تراز اول اروپایی و امریکایی در سال‌های اخیر به دست آورده است. از این لحاظ باید از عبدالحسین نیک‌گهر به دلیل این حسن انتخاب و ترجمه روان و سلیس کتاب قدردانی کرد. با این وجود یکی از نقاط ضعف کتاب (لااقل برای مخاطبان ایرانی) ظاهراً در آن است که چنین مفاهیمی گاه صرفاً در چارچوب اشاره‌هایی موجز و گذرا محدود مانده‌اند. از این رو گمان می‌رود لازم باشد برخی از این مفاهیم که خوانندگان اروپایی تسلط و شناسایی لازم را بر آن‌ها دارند برای خوانندگان ایرانی از خلال یادداشت‌هایی با تشریح بیشتری ارائه شوند. بی‌شک این کاری است که مترجم دانشمند کتاب می‌تواند در چاپ‌های بعدی به آن اهتمام ورزد.

به هر رو دو کتاب گنو به نظر ما می‌توانند مقدمه‌ای بسیار سودمند برای مطالعه آثار سه‌گانه کاستلز محسوب شوند و خوشبختانه هر پنج کتاب در ترجمه‌های معتبر در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار دارند. در نهایت به نظر می‌رسد که از نقطه نظر انسان‌شناسی سیاسی، دیدگاه گنو شاید به دلیل موقعیت شخصی او، بیش از اندازه ملهم از حوزه نوعی بدبینی فلسفی-سیاسی باشد و ضرورت داشته باشد که آن را به سوی حوزه‌ای عمدتاً فرهنگی سوق دهیم که در میان دو مفهوم «مشروعیت قدرت» و «هویت قدرت»، بیشتر بحث هویتی را در اولویت قرار دهد. این نکته امروز شاید

<sup>12</sup> fuzzy